

«سنای آمریکا» علیه‌امیر کبیر

نخستین پیمان شکنی واشنگتن در حق تهران

چرا دولت ایالات متحده، ۱۷۲ سال قبل، با وجود امضا و تأیید اولیه، به قرارداد منصفانه و دوطرفه‌ای که میرزا اتقی خان خواهان انعقاد آن بود، وفادار نماند و حاضر به اجرای آن نشد؟



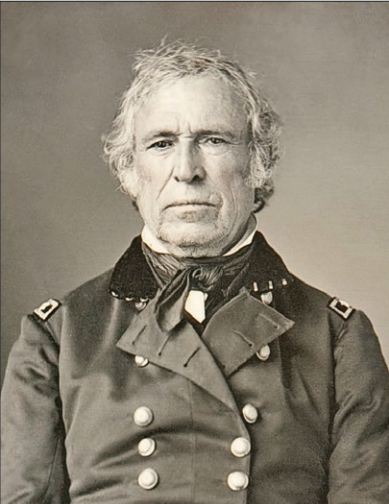
سنای آمریکا – ۱۸۵۰ میلادی

- چرا آمریکا؟**

او در گام نخست تصمیم به عقب‌راندن انگلیسی‌ها گرفته‌بود؛ تصمیمی که طبق گزارش خان ملک ساسانی، به ارتباطات گسترده و در عین حال محرمانه‌وی با مهابراجه‌های ناراضی در هندوستان و تشویق آن‌ها به قیام علیه انگلیسی‌ها، انجامید. گام بعدی امیر کبیر استفاده از راهبر ددولت ثالث

برای زدن زیرآب منافع بریتانیا در جنوب ایران بود. انگلیسی‌ها تقریباً اختیار بندر بوشهر و جزایر ایرانی و نیز سواحل جنوبی خلیج فارس را که متعلق به دولت ایران بود، محاصره‌انه در دست داشتند. امیر باید برای آن‌ها آلترناتیو مناسبی در نظر می‌گرفت. او می‌دانست که دولت نوپای آمریکا از بدویدایش به‌شدت با بریتانیا در گیر است. افزون بر جنگ‌های استقلال و جنگ سال ۱۸۱۲ م. میان آمریکا و انگلیس، یانکی‌ها در دههٔ ۱۸۴۰ م.، به دلیل ادعای بریتانیا در «اورگن» (جایی در غرب ایالات متحده امروزی که در سال ۱۸۵۹ م. به‌طور رسمی به یک ایالت تبدیل شد) به‌شدت با این کشور در گیر شده‌بودند. در واقع زمانی که امیر کبیر تصمیم به استفاده از یک نیروی سوم در جنوب ایران و علیه انگلیسی‌ها گرفت، آمریکا بهترین گزینه به حساب می‌آمد. میرزا اتقی‌خان در پاییز سال ۱۲۲۸ ش، طی نامه‌ای محرمانه به میرزا محمدخان، سفیر ایران در عثمانی، از وی خواست تا باب گفت‌وگو با آمریکایی‌ها را از طریق سفیر مستقرشان در اسلامبول باز کند. به این ترتیب، نماینده ایران، ملاقاتی را با «جرج پرکینز مارش»، سفیر آمریکا در عثمانی ترتیب داد. مارش از پیشنهاد دولت ایران استقبال کرد و موضوع را به واشنگتن خبر داد. در ۲۸ ژوئن ۱۸۵۰ / ۷ تیر ۱۲۲۹، «زکری تیلور» رئیس‌جمهور وقت آمریکا، یک ماه قبل از حیطه، به مذاکرات ورود نکندند.

در باربان که گاه حتی در پرده‌نمی‌ماندو کسی هم از رسوایی‌اش نمی‌هراسید، کار را برای ترمیم اوضاع و اصلاح‌امور بسیار دشوار کرده‌بود. امیر برای تقابل با این بحران بزرگ و در عین حال فراگیر و پیچیده، چاره‌ای جز تدوین یک سیاست خارجی جدید و در همان حال، مدار اباروس و انگلیس از طریق بازی‌های دیپلماتیک‌نداشت. اوسیاستمداری کار کشته‌بود که به دلیل سفرهای خارجی و نیز فعالیت‌ممتد در یکی از پیچیده‌ترین پرونده‌های بین‌المللی ایران، یعنی قرارداد «ارزنة الروم» که در نهایت به صلحی تقریباً پایدار با دولت عثمانی انجامید، آگاهی‌های لازم را برای تدوین سیاست خارجی جدید داشت؛ ایران در آن شرایط قادر به رودرویی مستقیم با انگلیس و روسیه تزاری نبود، نه بنیه نظامی در ست و حساسی داشت و نه توانایی اقتصادی مقاوم و پایدار. بنابراین،



زکری تیلور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا



جرج مارش سفیر آمریکا در عثمانی

۷ تاریخ



پرتره امیر کبیر اثر محمد ابراهیم نقاش باشی

آن می‌زدند؛ اما این همه ماجرا نبود و پیش از آن‌که امیر کبیر به شهادت برسد هم، آمریکایی‌ها خلف وعده کردند. «جان قزوینیان» در کتاب «ایران و آمریکا: تاریخ یک رابطه» می‌نویسد: «پرکینز مارش می‌پنداشت پیروزی مهمی را به دست آورده‌است؛ [اما] مناسفانه مجلس سنای آمریکا چنین عقیده‌ای نداشت. هنگامی که خبر عقد این معاهده به واشنگتن رسید، سناتورهای آمریکایی گله‌مند بودند که چرا ایران همان امتیازات و مصونیت‌های قبلی‌را که به‌دیگر اتباع قدرت‌های غربی (منظور روسیه و انگلیس است) اعطا کرده، از آمریکا دریغ داشته‌است؛ لذا از تصویب معاهده امتناع کردند.» در واقع این تهران و نفوذ انگلیس نبود که دست رد بر سینه قرارداد «میرزا محمدخان – مارش» زد، بلکه سناتورهای آمریکایی بودند که با یک رویکرد کاملاً استعماری و البته، نگاه تحقیرآمیز به ملت ایران، حاضر به پذیرش انعقاد یک قرارداد منصفانه، دوطرفه و عادلانه با دولت ما نشدند. مارش از میرزا محمدخان خواست که در این باره تمهیدی ببیندشد اما حدود اختیارات و ضوابطی که امیر برای انعقاد این قرارداد تعیین کرده‌بود، اجازه‌پذیرش زیاده‌خواهی آمریکایی‌ها را نمی‌داد. جالب این‌جاست که در آن‌زمان، حزب «ویگ» زمام امور را در آمریکا در اختیار داشت؛ هم تیلور و هم رئیس‌جمهور بعد از او «میلارد فیلمور» که در زمان مسئولیت وی قرارداد توسط سنادرشد، از اعضای این حزب بودند که نقش مهمی در استقلال آمریکا داشت. آن‌ها سخت بر ادعاهای لیبرالیستی خود پای می‌فشردند و حتی مدعی انتشار آن در سراسر دنیا بودند، اما آن‌چه که بروندا این طرز فکر بود، با ادعایی که مطرح می‌شد، تفاوتی فاحش داشت و نشان می‌داد که آمریکایی‌ها فقط به دنبال جایگزین شدن هستند و نه تغییر رویه دادن! آن‌ها می‌خواهند در عرصه استعمار، به بریتانیا پشت‌پا بزنند تا جای این دولت استعمارگر را بگیرند. رویکرد آمریکایی‌ها در این قرارداد، شاید بتواند دستمایه تحلیل و بررسی بسیاری از اقدامات‌ظاهراً بشر دوستانه آن‌ها در مناطقی مانند آذربایجان، قبل و بعد از انقلاب مشروطیت باشد؛ نکته‌ای که نباید آن را در مطالعه تاریخ روابط سیاسی ایران از یاد ببریم.

«آقا» بودن ممنوع، «موسیو» بودن آزاد!



یا لباس رسمی، به عامه مردم ابلاغ نشده بود و پوشیدن کلاه شاپوی غربی با همان لباس‌های سنتی از سوی مردم، ناخودآگاه به‌مدیریت‌وارداتی و چهل تکه و البته ناهمخوان روضاخا با فرهنگ و رسوم سنتی مردم ایران، کنایه می‌زد. دستگاه تبلیغاتی پهلوی اول، بلافاصله برای نهادینه کردن رسیدن به آن، لازم‌اس‌ت ایرانیان را در این مسیر گام بردارند. روزنامه «تجدد» که در آن ایام تریون تبلیغاتی رژیم روضاخانی محسوب می‌شد، با کلی آب و تاب از این حرکت یاد و تعریف کرده و نوشته است: «شاه مشتی مردم ضعیف و بیچاره را «آقا» نموده، چنین ما ایرانیان یعنی همان اشخاصی که سابقاً به‌هیچ وجه، وزنی در جامعه‌نداشتند، امروزه به‌صورت متمم‌دین درآمده‌ام‌روز همه «آقا‌موسیو» شده‌ایم». تغییر کلاه‌پهلوی به کلاه‌شاپو، مقدمه‌ای برای آغاز کشف حجاب اجباری بود؛ موضوعی که مردم مشهد در تیرماه ۱۳۱۴، علیه آن قیام کردند و بسیاری از آن‌ها در مسجد گوهر شاد، به خاک و خون کشیده شدند.

تاریخ

مرگش، اختیار نامه جرج مارش را امضا کرد و برای او فرستاد. مذاکرات فشرده‌ای میان میرزا محمدخان و مارش آغاز شد؛ مذاکراتی که در نهایت به انعقاد یک قرارداد انجامید.

■ **نخستین قرارداد منصفانه با یک دولت غربی** نکته مهم درباره انعقاد قرارداد ایران عهدامیر کبیر با آمریکا این است که شاید برای نخستین‌بار، این دولت مابود که موافق‌راد را در ایهیک دولت خارجی پیشنهاد می‌کرد. متن قرار داد برای آمریکایی‌ها بسیار جذاب بود؛ آن‌ها حق تعیین کنسول و ساخت کنسولگری در تهران، بوشهر و تبریز را به دست می‌آوردند. ایران نیز می‌توانست در برخی بنادر آمریکا نماینده سیاسی و کنسولی داشته‌باشد. اما نکته مهم در این قرارداد، توجه‌امیر کبیر به تقابل آمریکا با پاشنه‌آشیل انگلیسی‌ها بود؛ در ماده ۷ قرارداد می‌خوانیم: «از آن‌جا که دولت ایران بحریه جنگی در خلیج فارس ندارد، نیروی دریایی آمریکا کشتی‌های تجاری ایران را تحت حمایت خود خواهد گرفت» و در ماده ۸ قرارداد تأکید می‌شود: «دولت آمریکا وعده می‌دهد که جزایر و بنادر متعلق به ایران را از تسلط انگلیس حفاظت کند.» در برابر این اقدام، آمریکایی‌ها حق کشتی‌رانی را در کارون پیدا کردند؛ حتی که ایداً انحصاری نبود و باید ذیل قوانین مدنظر ایران اجرایی می‌شد. ایرانی‌ها در آمریکا، از حقوق کنسولی برخوردار می‌شدند و محاکمه آن‌ها در دادگاه‌های این کشور، بدون حضور کنسول ایران، امکان‌نداشت. همچنین، کشتی‌های ایرانی حق داشتند که بدون محدودیت در رودخانه‌های آمریکا تردد کنند و پرچم ایران را در اهتزاز نگه‌دارند. فریدون آدمیت، در کتاب «امیر کبیر و ایران» پس از بررسی فرا‌هایی از این قرارداد، تصریح می‌کند: «از نظر حقوق بین‌المللی این نکته جالب توجهی است که ایران بدون تأمین حق مساوی، هیچ امتیازی نداد؛ این‌که ایران فعلاً وسیله استفاده از حق خود را در آمریکا نداشت، دخلی به‌اساس وجود حق ندارد [و از ارزش و اهمیت چنین قراردادی کم نمی‌کند].»

- پشت‌نقاب آمریکایی‌ها**

به نظر می‌رسید که این قرارداد بتواند چالش عمده‌ای را بر سر راه زیاده‌خواهی انگلیسی‌ها ایجاد کند. امیر کبیر به خوبی می‌دانست که درگیری آمریکایی‌ها با انگلیس، در نهایت به سود بریتانیا تمام‌خواهد شد؛ انگلیسی‌ها در خاور میانه سابقه حضور ۲۰۰ ساله داشتند و از پایگاه‌های مطمئنی در هندوستان برخوردار بودند. اما این تنازع، یک فرصت طلایی در اختیار ایران قرار می‌داد تا بتواند سیاست خارجی خود را به نحو مؤثری بازسازی و معادله‌های تازه‌ای را برای روابط با کشورهای غربی، تعریف کند. با این حال، مناسفانه این قرارداد به نتیجه‌نهایی و مرحله‌اجران رسید. آدمیت این موضوع را از چشم انگلیسی‌های میبندو به‌نقل از «کارول اسپنسر»، جانشین مارش در اسلامبول می‌نویسد: «انگلیس نفوذ خود را در تهران به کار برد و دولت عهدنامه را تصویب و مبادله نمود.» مدرن اسپنسر تا حدودی صحیح است؛ تکمیل قرارداد با عزل و شهادت امیر کبیر هم‌زمان شد و صدراعظم بعدی، یعنی میرزا آقاخان نوری، یک انگلوفیل تمام‌عیار بود و حتی تابعیت دولت بریتانیا را داشت. بدیهی بود که انگلیسی‌ها به وسیله او از چند و چون قرارداد سزای امیر کبیر با آمریکایی‌ها مطلع می‌شدند و به‌ر نحو ممکن، زیر

ای بابا! تو کی مشروطه‌خواه‌شدی؟!



تهدیدات آن‌بکاهند. نمونه‌محمودلی‌خان تنکابنی، از هر نظر برای مطالعه مناسب و جالب توجه است. او اصولاً برای سرکوب قیام آذربایجان در دوره استبداد صغیر، فرمانی از تهران دریافت کرده بود، اما قشونی را که باید پرچم دار استبداد می‌بودند، از میانه راه به سمت تهران هدایت کرد و آن‌ها، مبدل به فاتحان تهران شدند! سردار اسعد نیز در پاریس اقامت داشت و حاضر نبود به ایران بیاید و کاری انجام دهد. مخبرالسلطنه در این‌باره می‌نویسد: «به سردار اسعد گفتم: موقع نشستن در پاریس نیست، بروید اصفهان و این نهضت را اداره کنید. گفت: از کجا نتیجه به‌دست‌آید؟ گفتم: تاریخ خوب می‌داند. همه‌اششخاص بزرگ نمی‌دانستند آخر کار چه می‌شود، اقدام کردند. آنان که نتیجه گرفتند، مشهور شدند. اگر کار پیشرفت نکرد، برمی‌گردید پاریس … اما اگر پیشرفت کرد، سردار دیگری خواهید بود.» به این ترتیب، اسعد هم به ایران آمد و سردار دیگری شد!

در جریان انقلاب مشروطه،



دسته‌بندی‌های متعددی حول حمایت از مشروطیت یا مخالفت با آن ایجاد شد، اما در این بین، عده‌ای از مستبدان و مخالفان انقلاب مشروطه، به‌تدریج به جریان مشروطیت پیوستند؛ چنان‌که یکی از مورخان معاصر در این‌باره با ترمکز بر فهرست نمایندگان دارالشورای می‌نویسد: «آن‌چه در میان نام‌های این فهرست دیده‌می‌شود و توفیق الدوله‌ها و مخبرالملک‌ها و دیگر لقب‌های این‌گونه‌است»، هرچند شاید آن‌ها مر دانی مشهور و در کار خود خبره بودند، اما «آیا اینان را دل به کشور و توده می‌سوخت و هواخواه مشروطه بودند؟» اگر چنین بود، چرا در جریان کوشش مشروطه‌خواهان در راه رسیدن به مشروطه با آنان همراه نشدند و در آن روزهای سخت از کمتر کمکی نیز دریغ کردند؟! آن‌چه کسروی به آن اشاره کرده بود، تنها چندان محدود محسوب می‌شد، اما باز هم بودند مخالفان مشروطه‌ای که به‌تدریج به این جریان پیوستند؛ برای نمونه، دربارۀ مشروطه‌طلبی و آزادی‌خواهی سردار اسعد و بختیاری‌ها، همچون دیگر اشراف تیولدار، مانند محمودلی‌خان تنکابنی تردید جدی وجود دارد، اما از آن‌جا که مشروطه، مجلس و قانون اساسی، موقعیت و منافع آنان را تهدید می‌کرد، این گروه نیز بر آن شدند که با حضور در این جریان، آن‌را به فرصتی برای خود تبدیل کنند و از

قیام‌پاییز ۱۲۸۲ مشهد؛ مقدمه‌ای بر انقلاب مشروطیت



شهر، به اطلاع «آصف‌الدوله» رساندند. همزمان، حرکت تعدادی از مشهدی‌ها به سمت ارگ حکومتی آغاز شد. اما «آصف‌الدوله» به‌خواسته برحق مردم، وقعی ننهاده و دستور داد تفنگچی‌های حکومتی، مردم را در مسیر بالاخیابان (خیابان شیرازی امروزی) به گلوله ببندند. با فرار مردم به سمت حرم مطهر، تعقیب آن‌ها از سوی نیروهای حکومتی ادامه یافت و با حمله مزدوران «آصف‌الدوله» به حرم مطهر، مردم در مسجد گوهر شاد و صحن عتیق (انقلاب فعلی) به گلوله بسته شدند و بخشی از ایوان مطلا و کاشی‌های فیروزه‌ای این مکان مقدس، به‌ضرب گلوله مهاجمان، تخریب شد. در این درگیری، تعدادی از مردم مشهد در حرم مطهر و اطراف آن، به شهادت رسیدند، اما پایمردی مشهدی‌ها، مظفرالدین‌شاه را به عقب‌نشینی واداشت و مدتی بعد، «آصف‌الدوله» از کار برکنار شد. برخی مورخان، هجوم نیروهای حکومتی به حرم مطهر امام رضا(ع) و پخش خبر آن در سراسر کشور را یکی از دلایل مهم قیام مردم ایران علیه استبداد قاجار و آغاز جنبش مشروطه می‌دانند.

رودسری – برخی از مورخان معاصر مانند مهدی ملک‌زاده، معتقدند که شهر مشهد، نقشی در انقلاب مشروطه نداشته است و مردم این شهر، همراهی چندانی با این جنبش نکردند. غافل از این‌که اگر مبنای آغاز جنبش مشروطه و دلیل اصلی وقوع آن را بر اساس نخستین اسناد منتشر شده از سوی ایرانیان مشروطه‌خواه، عدالت‌خواهی و مبارزه با ظلم و ستم بدانیم، شهر مشهد پیش‌تاز این مبارزه محسوب می‌شود. قبل از آغاز جنبش مشروطه، چند قیام بزرگ و تأثیرگذار در مشهد اتفاق افتاد که مردم دیگر نقاط ایران، تحت تأثیر آن قرار گرفتند و علیه ظلم و استبداد به پا خاستند. یکی از این قیام‌های سرنوشت‌ساز که طی آن، حوادث غم‌انگیزی رقم‌خورد، قیام پاییز سال ۱۲۸۲ ه.ش مشهد، معروف به «بلوای نان» است. کمی‌پیش از وقوع این قیام، قحطی سراسر خراسان را در بر گرفت و هجوم ملخ‌ها، معدود مزارع باقی‌مانده را از بین برد.

در همان حال، زلزله سهمگین قوچان نیز باعث آسیب‌های فراوان جانی و مالی به مردم این منطقه شد. با این حال، «آصف‌الدوله»، حاکم خراسان که حکومت ایالت را در قبال پرداخت مبلغی هنگفت، از مظفرالدین‌شاه خریده بود، فکری جز چپاول اموال مردم در سر نداشت. او افزون بر بالا بردن مالیات‌ها، با همکاری تعدادی از متمولان شهر، به استحکار گندم دست زد و با این کار، شرایط ایالت خراسان و به‌ویژه شهر مشهد، وخیم‌تر شد. مردم مشهد که از اقدامات غیرانسانی حاکم به‌سئوه آمده بودند، در حرم مطهر امام رضا(ع) متحصب شدند و خواسته‌هایشان را به وسیله تعدادی از روحانیان